

بررسی تطبیقی تفسیر آیه وعد (نور: ۵۵)

از دیدگاه مفسران فریقین (با تأکید بر شناخت قوم موعود)

فتح‌الله نجارزادگان*

چکیده

فریقین درباره مفاد آیه وعد (نور: ۵۵) و تعیین مصداق قوم موعود، در این آیه اختلاف نظر دارند. هرچند هیچ‌یک از دو فریق، با توجه به عموم الفاظ آیه نمی‌توانند تطبیق قوم موعود در این آیه را بر امام مهدی و یارانشان دست‌کم به مثابه یکی از مصادیق انکار کنند؛ دلیلی هم بر این انکار نیست. این پژوهش که به شیوه تحلیلی - انتقادی انجام یافته، بر این باور است که با درک ویژگی‌های قوم موعود و اطلاق تعابیر آیه - به‌ویژه تمکین و استقرار کامل دین و برقراری امنیتی فراگیر - و با توجه به روایات فریقین و نیز پیوند مفاد این آیه با آیه سطره دین (توبه: ۳۳) می‌توان بر تطبیق آن بر عصر ظهور به‌عنوان یگانه مصداق، تأکید کرد.

کلید واژه‌ها: آیه وعد، امام مهدی، تفسیر تطبیقی، عصر ظهور، استخلاف، تمکین دین.

طرح مسئله

تفسیر، طبق یک اصطلاح، کشف مفاد استعمالی و بیان مراد جدی آیات قرآن است. هرچند طبق این تعریف، تعیین مصداق برای مفاهیم کلی آیات رسالت اصلی یک مفسر به شمار نمی‌رود، گاه لسان برخی آیات به گونه‌ای است که گویا برای اشاره به مصداق خاص بیان شده‌اند. در این موارد تعیین مصداق یا مصداق مورد نظر آیه، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. از جمله این آیات، آیه ۵۵ سوره نور است. خداوند در این آیه می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (نور: ۵۵)؛ خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که آنان را در زمین جانشین کند، چنان‌که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین گردانید و [نیز به آنان نوید داده] بی‌گمان دینی را که برای آنان پسندیده است برای آنها پابرجا سازد و آنان را پس از هراس ایمنی بخشد. آنان منرا می‌پرستند و چیزی را شریک من قرار نمی‌دهند و کسانی که پس از این کفر ورزند آنان همان فاسقان‌اند».

فریقین درباره مفاد آیه مذکور و تعیین مصداق قوم موعود، اختلاف نظر دارند. از جمله، اختلاف آنان در پاسخ به این پرسش‌هاست: آیا «مِنْ» در «مِنْكُمْ» تبعیضیه است یا تبیینیه؟ ماهیت این استخلاف چیست؟ مراد از «ارض»، مکان خاصی از کره زمین است یا سراسر زمین مراد است؟ مراد از پیشینیان که قرآن برای تنظیر استخلاف آورده، چه کسانی‌اند؟ تمکین دین به چه معناست و قلمرو آن تا چه حدودی است؟ خوف قوم موعود چه نوع خوفی است؟ تعبیر فرازمنند «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» در این آیه چه جایگاهی در شناخت اوصاف قوم موعود دارد؟ پاسخ به این پرسش‌ها نقشی تعیین‌کننده در تفسیر آیه مورد بحث دارد. اما مسئله پژوهش ما در این مقاله تعیین مصداق قوم موعود است که اختلاف فریقین در آن محسوس‌تر است. بسیاری از اهل سنت برای اثبات حقانیت خلفای چهارگانه، به ویژه سه خلیفه اول، به این آیه استناد کرده و آیه را بر آنان تطبیق کرده‌اند. در مقابل، برخی از مفسران شیعه یگانه مصداق قوم موعود را امام مهدی و یارانش می‌دانند و برخی دیگر مصداقی متعدد برای قوم موعود در نظر می‌گیرند و امام

مهدی و یارانش را یکی از این مصادیق یا مصداق اتمّ به شمار می‌آورند. این گونه تطبیق‌ها، مباحث کلامی متنوعی را در تفاسیر و منابع کلامی فریقین رقم زده است.^۱ آیا قوم موعود به خلفای چهارگانه منحصر است یا اینکه این قوم، امام مهدی و یاران ایشان‌اند و مفاد آیه، فقط برای عصر ظهور خواهد بود یا اینکه می‌توان مصادیق دیگری نیز برای این قوم در نظر گرفت؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا به بررسی واژه‌های آیه و تحلیل مفاهیم آنها و نیز مباحث ادبی مرتبط با آن می‌پردازیم و سپس به نقد و بررسی مستندات فریقین درباره قوم موعود و داوری میان آنها می‌نشینیم.

تحلیل معنای واژه‌های آیه

يَسْتَخْلِفُ: از باب استفعال از ماده «خ ل ف» است. ابن فارس برای «خلف» سه معنای اصلی در نظر گرفته است: «قرار گرفتن چیزی پس از چیزی دیگر که جانشین آن می‌شود»، «پشت سر، ضدّ روبه‌رو» و «دگرگونی و تغییر».^۲ برخی کوشیده‌اند این سه معنا را به معنای «وراء و تأخّر (پشت سر)» در برابر «ظَهْر و تقدّم (روبرو)» کاهش دهند.^۳

راغب اصفهانی در این باره ضمن اینکه «خَلْف» را به معنای تأخّر (ضدّ تقدّم) بر می‌شمرد، «خلاف» را نیابت از غیر می‌داند که یا به دلیل غیبت منوب‌عنه یا مرگ وی یا ناتوانی او و یا به دلیل شرافت بخشیدن به مستخلف، صورت می‌گیرد. وی می‌نویسد: «وَعَلَىٰ هَذَا الْوَجْهَ الْأَخِيرَ اسْتَخْلَفَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَهُ فِي الْأَرْضِ؛ خداوند به دلیل شرافت دادن به اولیای خود، آنان را به عنوان خلیفه خود در زمین، قلمداد کرد».^۴

آنچه با موضوع آیه مورد بحث ارتباط مستقیم دارد، درک ماهیت استخلاف در این آیه است. برای شناخت این امر باید در کاربردهای قرآنی استخلاف درنگ کرد. به نظر می‌رسد استخلاف را در آیات قرآن را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد:

نوع اول: استخلاف طبیعی به معنای مطلق جانشینی که در آن خداوند برای اهل زمین مقرر کرده نسلی پس از نسل دیگر بیاید و جانشین آنان شود و به طور طبیعی مالک دارایی‌هایشان گردد. مانند آیه شریفه: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ...» (فاطر: ۳۹؛ انعام: ۱۶۵)؛ اوست که شما را در زمین جانشین گذشتگان قرار داد [و هر نسلی از شما آدمیان را جانشین نسل پیشین کرد]...».

«خلائف» جمع خلیف یا خلیفه به معنای جانشین است.^۵ جانشین ساختن مردم در زمین به این معناست که خداوند آیندگان را جانشین گذشتگان کند؛ در نتیجه آنچه را گذشتگان در اختیار داشتند و در آن تصرف می‌کردند به جانشینان آنان واگذارد و این یکی از سنت‌های الهی درباره نسل‌های بشری است.

نوع دوم: استخلاف به معنای وراثت از پیشینیان که در آن خداوند بر مؤمنان راستین منت می‌نهد و با دخالت حکیمانه خود قوم مستکبر و عنودی را که دچار ظلم و فساد و تباهی‌اند، پس از اتمام حجت، به هلاکت می‌رساند و مستضعفان را که در خوف و محرومیت به سر برده‌اند وارث سرزمین آنان می‌گرداند و از اقتدار برخوردار می‌سازد.

این معنا به طور خاص در این آیات شریفه مربوط به قوم بنی اسرائیل به چشم می‌خورد که می‌فرماید: «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَأَصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ * قَالُوا أَوْذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِينَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۲۸ - ۱۲۹).

حضرت موسی علیه السلام در این آیات، قوم خود را به مددجویی از حق تعالی و صبر و پایداری دعوت می‌کند و می‌فرماید: مالک زمین، فقط خداست و آن را به هر که از بندگانش بخواهد به ارث می‌دهد، ولی سرانجام برای تقوایبندگان خواهد بود. آنان از اذیت و آزار فرعونیان پیش از بعثت حضرت موسی و پس از آن شکوه می‌کنند؛ حضرت موسی می‌فرماید: امید است خداوند گارتان دشمنان شما را هلاک کند و شما را در زمین جانشین آنان گرداند و در این وراثت و رهایی از آزار و اذیت‌ها، شما را بیازماید که چگونه عمل می‌کنید.^۶

قرآن از این نوع استخلاف درباره مؤمنان قوم نوح (یونس: ۸۳)، مؤمنان قوم عاد (اعراف: ۷۳)، قوم ثمود (اعراف: ۷۴) و دیگران (اعراف: ۹۷ - ۱۰۱) نیز خبر داده است. این نوع استخلاف نیز همانند استخلاف نوع اول سنتی از سنت‌های الهی است که خداوند پس از آزمون مؤمنان و احراز شایستگی آنان، به آنان مقام استخلاف یعنی وراثت زمین و اقتدار و امنیت می‌بخشد.

بیشتر مفسران استخلاف در آیه مورد بحث را از این نوع می‌دانند، اما نکته‌ای که باید به آن توجه ویژه کرد تصریح قرآن در آیه مورد بحث ضمن وعده استخلاف، وعده

«تمکین دین»، «تبدیل خوف به امنیت» و در پی آن ذکر هدف فرازند «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» برای قوم موعود است که در سایر آیات در موضوع استخلاف به آنها تصریح نشده است.

نوع سوم: استخلاف ویژه انبیا و اوصیا از ناحیه حق تعالی است. خداوند آنان را به طور خاص نماینده خود در زمین قرار داده و خلافت را برای آنان جعل کرده است؛ مانند خلافت حضرت آدم علیه السلام که نوعاً مفسران فریقین آن را خلافت از خدا - نه از نسل‌های پیش از آدم - می‌دانند^۷ یا خلافت حضرت داود علیه السلام که خداوند متعال وی را خلیفه خود در زمین قرار داد و فرمود: «يا داود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...» (ص: ۲۶)؛ ای داود، تو را در زمین خلیفه خود قرار دادیم، پس بین مردم به حق داوری کن». حضرت داود در زمین به نمایندگی از حق تعالی بین مردم داوری می‌کند و در حد ظرفیت و توان خود، اسم «هو الحاکم» را - که یکی از اسمای حق تعالی است و در برخی از آیات مانند آیه «اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ» (غافر: ۴۸)؛ همانا خداوند بین بندگان حکم خواهد کرد - به آن اشاره شده است، تحقق می‌بخشد.

اگر ماهیت خلافت در آیه مورد بحث از نوع سوم باشد باید اولاً آن را برای قوم موعود، با جعل خاص بدانیم؛ ثانیاً شایستگی قوم موعود را برای این نوع از خلافت احراز کنیم؛ ثالثاً قلمرو استخلاف قوم موعود را بشناسیم که بحث آن خواهد آمد.

تمکین: تمکین، در اصل به معنای قرار دادن چیزی در مکان است. راغب می‌نویسد: «مَكَّنْتُهُ وَمَكَّنْتُ لَهُ فَتَمَكَّنَ؛ شیء را در مکان قرار دادم پس جای گرفت [و تثبیت شد]».^۹ برخی از لغت‌پژوهان اصل این ماده را استقرار همراه با قدرت دانسته‌اند.^{۱۰} چه اصل معنای این ماده را استقرار و تثبیت بدانیم یا تثبیت را معنای لازم آن به حساب آوریم،^{۱۱} وعده خداوند به تمکین دین برای قوم موعود «وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ»، به معنای تثبیت دینشان بدون زوال و اضطراب است؛ آن هم دینی که خداوند برای آنان پسندیده که همان اسلام است.

اکنون باید دید مراد از تثبیت دین و استقرار آن چیست. برخی از مفسران مراد از تثبیت دین را چیرگی و سیطره اسلام بر سایر ادیان می‌دانند.^{۱۲} برخی آن را به معنای ارتقای شأن

دین در جامعه دانسته‌اند؛ یعنی اینکه خداوند ارکان دین را تقویت کند و اهل دین را در چشم دشمنانشان بزرگ جلوه دهد و دشمنان را از جداسازی مردم از دین مأیوس گرداند.^{۱۳} علامه طباطبایی نیز تمکین دین را کنایه از استوار ساختن دین و استحکام بخشیدن به آن می‌داند، به گونه‌ای که اصول آن بر اثر اختلاف سست نگردد و در اجرای قوانینش سهل‌انگاری نشود و به احکام آن عمل شود.^{۱۴} در مجموع آنچه مفسران در معنای این تعبیر آورده‌اند با سیطره جغرافیایی دین در تمام کره زمین سازگارتر است.

بررسی نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه‌های فریقین

چنان‌که پیش از این گذشت، برخی مفسران اهل سنت شأن نزول آیه را خلفای چهارگانه و پیروان آنان دانسته‌اند، اما درباره سایر مصادیق آن در گذر زمان سکوت کرده‌اند؛ در مقابل مفسران شیعه این آیه را در شأن ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان ایشان، به خصوص آخرین امام بر حق، حضرت حجت علیه‌السلام و پیروان ایشان دانسته‌اند.

با مقایسه دیدگاه‌های تفسیری فریقین درمی‌یابیم که نقطه افتراق این دیدگاه‌ها از یک سو، قول به انحصار تحقق وعده نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام به طور عام یا به عصر ظهور امام مهدی علیه‌السلام به طور خاص از منظر برخی از دانشمندان شیعی است^{۱۵} که تفاسیر اجتهادی اهل سنت آن را بر نمی‌تابند و از سوی دیگر قول به تحقق وعده نسبت به شیخین یا خلفای سه‌گانه از نظر اهل تسنن است^{۱۶} که از نظر شیعه مردود می‌باشد. با این وصف، امکان یافتن نقطه اشتراک میان دو دیدگاه وجود دارد. با این توضیح که اگر برخی از مفسران سنی درباره امکان تطبیق آیه بر مصادیق دیگر در گذر زمان ساکت‌اند، ظاهراً به دلیل انکار آنان نیست، بلکه به این دلیل است که چون آنان وجهه اصلی تفسیر خود را در این آیه برای امر خلافت خلفا قرار داده‌اند، چنان‌که گویی از بررسی درباره تحقق مجدد این وعده غفلت ورزیده‌اند و گرنه همان گونه که برخی از مفسران سنی گفته‌اند - با توجه به عام بودن الفاظ آیه - دلیلی بر انحصار آیه به صحابه یا همه مسلمین صدر اسلام در دست نیست.^{۱۷} بنابراین حتی اگر شأن نزول آیه را برخی مؤمنان صدر اسلام بدانیم، هنوز با توجه به قاعده مورد اتفاق «العبرة بعموم الالفاظ لا بخصوص المورد» قطعاً می‌توان مفاد الفاظ عام آیه را در گذر زمان بر مصادیق دیگر که اوصاف و ویژگی‌های مورد نظر آیه را دارند، تطبیق داد.

پس اگر در دیدگاه فریقین، امکان تطبیق آیه بر غیر از خلفا یا صحابه یا به طور کلی مسلمانان صدر اسلام وجود دارد، می توان آن را نقطه مشترک دیدگاه فریقین در نظر گرفت و در پی آن به بررسی تطبیقی از تحقق این وعده در عصر ظهور پرداخت. حال باید دید، مفاد آیه تا چه اندازه بر این مصداق قابل تطبیق است و آیا تنها می توان حضرت حجت علیه السلام و یاوران ایشان را به عنوان یکی از مصدقین این وعده قلمداد کرد و یا اینکه با توجه به ویژگی هایی که این آیه برای قوم موعود برشمرده، باید مصداق تام و یا تنها مصداق قوم موعود و تحقق کامل وعده الهی را حضرت حجت علیه السلام و یاوران ایشان و عصر ظهور دانست؟

بررسی نظریه انحصار تحقق وعده به عصر ظهور

ادله انحصار مصداق آیه به عصر ظهور که نظریه تحقق وعده در مصدقین متعدد را ابطال می کنند، بر دو پایه درون متنی و برون متنی شکل گرفته اند؛ درون متن بر اساس تأمل در مفاد آیه است تا در آن «ویژگی های قوم موعود» درک شود و مصدقین مورد نظر آیه شناسایی گردد، و برون متن بر اساس «تأمل در مفاد احادیث فریقین» در این زمینه است. چون این ادله را به دقت بررسی کنیم بر صحت نظریه انحصار وعده به عصر ظهور اذعان خواهیم کرد.

الف. درک ویژگی های قوم موعود: خداوند قوم موعود در این آیه را با اوصافی یاد کرده که موجب می شود آنان را تنها برخی از این امت و نه همه آنان برشمرد و آنان را دارای شایستگی های نسبتاً منحصر به فرد دانست. از جمله ادله که اثبات می کند اینان برخی از این امت با ویژگی های منحصر به فردند عبارت اند از:

اولاً قرآن درباره همه اقوام گذشته از پیروان انبیا که به آنان وعده استخلاف در زمین و هلاکت دشمنانشان را داده، از آنان با نوع تعبیری که در این آیه است، یاد نکرده بدین گونه که در صدر آن با عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و در ذیل آن با عبارت «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» آنان را وصف کند. تعبیر «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» که دلالت می کند آنان بدون شرک خفی و جلی، خداوند را می پرستند، قرینه ای روشن بر این امر است که «مِنْ» در «مِنْكُمْ» تبعیضیه است؛ چه این تعبیر را جمله حالیه به منزله قید وعده بشماریم و بگوییم: «وَعَدَهُمُ اللَّهُ ذَلِكَ فِي حَالِ عِبَادَتِهِمْ وَإِخْلَاصِهِمْ» و یا

جمله‌ی حالیه از ضمیر «هم» در (كَيْبِدَلْتَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا) بدانیم و چه آن را جمله مستأنفه قلمداد کنیم که بدین معناست که گویی قائلی می‌پرسد: «ما لهم يَسْتَخْلِفُونَ وَيُؤْمِنُونَ؛ چرا آنان شایسته استخلاف و امنیت شدند». فقال: (يَعْبُدُونَنِي...)».^{۱۸}

در تمام این صورت‌ها چون، عموم مسلمانان به این عبادتِ خالص موصوف نیستند و بر خلاف این افراد، امکان در غلتیدن آنان به ردیلت شرک وجود دارد، این امر موجب می‌شود تا قوم موعود را همه مسلمین ندانیم و آنان را به برخی از افراد جامعه مسلمانان، اختصاص دهیم.

ثانیاً با درنگ در ساختار و آموزه‌های سوره نور درمی‌یابیم یکی از این آموزه‌ها که به طور مشخص در قبل و بعد از آیه مورد بحث به چشم می‌خورد، نمایاندن تقابل آشکار بین منافقان و گفتار آنان با مؤمنان و منطق آنان است. منطق منافقان این است: «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۵۷)؛ و می‌گویند به خدا و پیامبر ایمان آوردیم و اطاعت کردیم. آنگاه گروهی از آنان پس از این ادعا، روی می‌گردانند و آنان مؤمن نیستند». ولی منطق مؤمنان چنین است: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ» (نور: ۵۱)؛ همانا منطق مؤمنان این است که چون به نزد خدا و پیامبرش دعوت شوند تا بین آنان حکم کند می‌گویند: شنیدیم و بر اطاعت از خدا و پیامبرش گردن نهادیم و آنان به طور حتم رستگاران‌اند». سپس در آیه بعد می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (نور: ۵۲)؛ و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از خدا بترسد و از او پروا کند باشد پس آنان همان کامیابان‌اند». در پی این آیه، در آیه ۵۳ باز از دوگانگی سخن با عمل منافقان پرده برمی‌دارد و در آیه ۵۴ راه هدایت و رستگاری را با این دستور می‌آورد: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكُمْ حُمْلٌ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمَلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور: ۵۴)؛ بگو خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید. پس اگر روی گردانید [و پیامبر را فرمان نبردید به وی زبانی نمی‌رسد] همانا [بدانید] بر عهده اوست آنچه بر او تکلیف شده و بر عهده شماست آنچه تکلیف شده‌اید، و اگر او را اطاعت کنید، هدایت می‌یابید و بدانید بر

پیامبر چیزی جز رساندن آشکار [پیام‌ها] نیست» تا سرانجام به آیه ۵۵ یعنی آیه مورد بحث می‌رسد.

از سیاق حاکم بر این آیات آشکارا بر می‌آید که مؤمنان در آیه مدنظر از شائبه نفاق خالص‌اند، تسلیم محض خدا و رسول اویند و از تقوا و خشیت الهی بهره‌مندند و برخی از این امت‌اند نه همه آن.

ثالثاً تعبیر «الذین آمنوا» در قرآن نوعاً در برابر «هادوا»، «نصاری»، «صابئین» به منزله اصطلاحی برای خطاب به این امت به کار می‌رود. بنابراین، در این تعبیر اجمال یا ابهامی بر اثر اشتغال بر گروه‌های دیگر وجود ندارد تا با «مِن» در «مِنكُمْ» تبیین شود.

رابعاً قرینه دیگر تأمل در تعبیر «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» در پایان آیه است. آنانکه پس از تحقق این وعده، کفر می‌ورزند یا به کفر می‌گریند از افراد قوم موعود نیستند، اگر چنین می‌بود قرآن می‌فرمود: «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ - مِنْهُمْ - فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و در این صورت استعمال حرف «مِن» در «مِنكُمْ» در صدر آیه برای تبیین - و نه تبعیض - به ذهن می‌رسید؛ چون در این صورت قوم موعود، همه مسلمانان را در بر می‌گرفت، آنگاه در پایان آیه افرادی از آنان را که به این نعمت کفر می‌ورزند جدا می‌ساخت. مانند آیه آخر سوره فتح که در صدر آن فرمود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...» (فتح: ۲۹) که همه مسلمین را دربر می‌گیرد، ولی در پایان آیه تعبیر «منهم» را آورد و فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» تا تنها برخی از آنان را مشمول حکم خود قرار دهد. بنابراین با مقایسه جمله‌بندی آیه وعده با آیه سوره فتح می‌توان بر تبعیضی بودن «مِن» در آیه مورد بحث تأکید کرد.

خامساً ویژگی دیگر این قوم در تعبیر «لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» نهفته است. این ویژگی در شناخت قوم موعود اثری بسزا دارد؛ چون از یک سو خداوند این تعبیر را - همانند تعابیر قبلی - درباره هیچ قومی از گذشتگان که همه افراد آنان را جانشین پیشینیان کرده، به کار نبرده است. از سوی دیگر این تعبیر از آن حکایت دارد که دغدغه اصلی قوم موعود، دین‌ورزی است. آنان که خودشان در عبادت خدا از شرک جلی و خفی پاک شده‌اند در صدد برپایی دین مورد رضایت حق تعالی در جامعه بشری‌اند و این نیز قرینه

دیگری است بر اینکه اینان برخی از این امت‌اند نه همه آنها؛ چون همه امت چنین دغدغه‌ای ندارند. به عبارت دیگر، اگر استخلاف قوم موعود در زمین برای تثبیت دین مورد رضای حق تعالی است و آنان واسطه این امرند، باید این خلفا چنین شایستگی و لیاقتی را احراز کرده باشند. این شایستگی از تعبد آنان در برابر آموزه‌های دین حق خبر می‌دهد؛ چون امر دین در ابتدا در بین خود آنان تثبیت گردیده است. همان گونه که تعبیر «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» از آن حکایت می‌کند.

سادساً تبدیل خوف به امنیت نیز که در عبارت «وَلْيَبْدُلْهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» آمده است، به نوعی از شأن قوم موعود خبر می‌دهد. این تبدیل در راستای هدف استخلاف که تثبیت دین حق و عبادت خالصانه حق تعالی است، معنا می‌شود. خداوند تضمین کرد خوف آنان را به امنیت تبدیل کند تا خداوند را خالصانه بدون هیچ شائبه شرک از جمله شرک در خوف، پرستش کنند. این نیز قرینه دیگری است که «مِنْ» برای تبعیض است. چون باید ضمیر این افراد از انواع آلودگی‌ها پاک باشد تا هنگام برپایی جامعه‌ای امن که زمینه برای بروز این آلودگی‌ها فراهم می‌آید آنان برای طلب ریاست و... به کشمکش و فتنه‌گری در داخل جامعه نپردازند و خوف و ناامنی را به جای امنیت نشانند.

حاصل آنکه با تأمل در بخش‌های آیه می‌توان به این نتیجه رسید که قوم موعود در این آیه، همه امت نیستند، تنها برخی از این امت‌اند؛ آنان که از اوصاف والا و شایستگی‌های منحصر به فرد برخوردارند.

ب. **اطلاق تعابیر در آیه:** اگر عبارت‌های آیه وعد مانند جانشینی در زمین، تمکین و استقرار دین مرضی خداوند، امنیت و عبادتی خالص و بی‌شائبه بر اطلاقشان باقی باشند، هرگز مصداقی از این وعده تاکنون در خارج تحقق نیافته تا عصر ظهور، مصداقی دیگر یا مصداق آتم آن قلمداد شود، بلکه آیه با فرض این اطلاق یک مصداق بیشتر ندارد و آن عصر ظهور است.^{۱۹} چون در این صورت خداوند وعده داده مؤمنان موحد ناب و خالص از عیب کفر و نفاق و فسق، جامعه‌ای شایسته برپا کنند؛ وارث همه زمین شوند و جز آموزه‌های دین حق بر زندگی آنان حاکم نشود. دین حق در تمام جغرافیای زمین و در سطح جهانی تثبیت شود و غالب آید و آحاد مردم به آن گردن نهند؛ چون دین مورد رضایت خداوند در این آیه، همان دین حق است که آیه اظهار (توبه: ۳۲ و ۳۳) بر آن

دلالت دارد و تمکین آن نیز با سیطره دین حق، هم‌افق و هم‌معناست؛ چون تثبیت دین از هر جهت، تنها با سیطره دین حق بر سایر ادیان پدید می‌آید، به گونه‌ای که ارکان آن استوار شود و شأن دین و دینورزی در تمام جوامع بشری والا گردد و احکام دین بدون هیچ مانعی درونی و برونی مورد عمل قرار گیرد. تبدیل خوف به امنیت نیز از تمام عوامل درونی و برونی بدون محدودیت به سرزمینی خاص رخ نماید.

یگانه مانعی که با این اطلاق ناسازگار است، حدیث شأن نزول آیه می‌باشد که اهل تسنن آن را با خبر صحیح نقل کرده اند. از جمله حدیث ابن جریر طبری که با سند خود از ابی العالیة^{۲۰} چنین نقل می‌کند:

پیامبر خدا ده سال در شرایط ترس و وحشت [در مکه] مردم را در نهران و آشکار به خداوند یکتا دعوت کرد. سپس خداوند دستور هجرت به مدینه را داد. حضرت با یارانشان در مدینه نیز در شرایط ترس و وحشت بودند و ناگزیر همواره با سلاح به سر می‌بردند. پس مردی به [پیامبر اکرم] گفت: آیا روزی بر ما نمی‌آید که در امنیت به سر بریم و سلاح فرو گذاریم؟ پیامبر فرمود: زمانی اندک سپری نمی‌کنید جز آنکه به امنیت می‌رسید و مردی از شما در جمع زیاد بدون سلاح حضور خواهد یافت. خداوند در پی این خبر این آیه را نازل کرد. ابو عالیة می‌گوید: خداوند دینش را در جزیره العرب چیره ساخت و مردم آن دیار ایمان آوردند، آنگاه سر از عناد درآوردند؛ پس خداوند نعمت [امنیت] را تغییر داد، چون با قتل عثمان به این نعمت کفر ورزیدند.^{۲۱}

این حدیث در کتاب‌های روایی اهل سنت با همین سند آمده است.^{۲۲} جمعی از آنان نیز بخشی از این حدیث را از ابو العالیة از ابی بن کعب با سند صحیح نقل کرده‌اند. از جمله حاکم در مستدرک که حدیث را بدین صورت آورده است:

چون پیامبر خدا با یارانشان [از مهاجران] از مکه به مدینه آمدند و انصار آنان را پناه دادند، عرب، جملگی با یکدیگر دست به هم داده، برضد آنان دست به سلاح بردند، ناگزیر اصحاب پیامبر همواره با سلاح به سر می‌بردند. پس آنان چنین گفتند: به ما خبر دهید آیا امکان دارد زندگی را به گونه‌ای سپری کنیم که در امنیت کامل شب را به صبح رسانیم و جز از خدا نترسیم؟ پس در پی این آرزو این آیه نازل شد...^{۲۳}

ذهبی در تعلیقه خود بر مستدرک این حدیث را صحیح دانسته است. سیوطی نیز آن را از چند تن از محدثان مانند ابن منذر، طبرانی، بیهقی و ابن مردویه نقل کرده است.^{۲۴}

حدیث شأن نزول از اهل سنت که خبری واحد است و دو پیام دارد یک. سبب نزول آیه را بیان می‌کند که بر اساس شِکوه صحابه از ناامنی در مدینه شکل گرفته است. هر حدیث چند سند این امر به ابی بن کعب صحابی می‌رسد که خود شاهد نزول آیه بوده است، حدیث وی درباره زمان وقوع این وعده ساکت است. دو. زمان تحقق این وعده را بیان می‌کند که اجتهادی از شخص ابوالعالیه (د ۹۰ یا ۹۳) تابعی است. وی برای نخستین بار تحقق این وعده را از اواخر بعثت تا اواخر عصر خلیفه سوم دانست؛ آنگاه سایر مفسران سنی از وی پیروی کردند. مفسران سنی ناگزیر در تطبیق این وعده به آن عصر با مناقشه‌هایی مواجه شده‌اند. آنان بر اساس این حدیث ناگزیرند تمکین دین را به جغرافیای محدود تا پایان عصر خلیفه سوم بدانند. تبدیل خوف به امنیت را بر اساس همان شأن نزول، تنها به معنای امنیت از دشمنان تهاجمی بیرونی به کار برند نه خوف از هجوم دشمن درونی و نه خوف از جنگ‌های تهاجمی در حمله به دشمن که در عصر خلفای سه‌گانه برپا بوده است. باز بر همان اساس شأن نزول، باید این نوع امنیت نسبی را به لحاظ جغرافیایی نیز تنها منحصر به شهر مدینه بدانند؛ چون در متن حدیث می‌گوید: آنان پس از هجرت به شهر مدینه «کانوا لا یبیتون إلا بالسلاح ولا یصبِحون إلا فیه فقالوا...؛ آنان از هجوم دشمن می‌ترسیدند و روز و شب با سلاح به سر می‌بردند، پس شکوه کردند...». توضیح بیشتر در این باره را خواهید دید.

ج. تأمل در مفاد احادیث فریقین: سومین دلیل از ادله انحصار مصداق آیه به عصر ظهور، دلیل برون‌متن یعنی تأمل در مفاد احادیث فریقین است که در اینجا به تفکیک حدیث سنی و شیعی ملاحظه خواهید کرد.

احادیث اهل سنت: اهل سنت غیر از حدیث شأن نزول آیه که ذکر شد، احادیثی دیگر را در تفسیر آیه نقل کرده‌اند که همسو با مفاد احادیث شیعی بر اطلاق آموزه‌های آیه تأکید می‌کند. این اطلاق بر واقع نشدن این وعده تا عصر حاضر دلالت دارد و ناگزیر آن را به عصر ظهور امام مهدی عج اختصاص می‌دهد.

از جمله این احادیث، حدیثی است که از پیامبر اکرم ص در ذیل این آیه نقل می‌کنند که در آن فرموده است: «این دین همان گونه که شب همه جا را در بر می‌گیرد، همه جا را فرا می‌گیرد»^{۲۵} و نیز حدیث مقداد بن اسود صحابی از پیامبر اکرم ص است که برخی از اهل

تسنن به صحت آن اقرار دارند و مفسرانی همچون ماوردی، قرطبی، ابن کثیر، آن را در تفسیر این آیه نقل کرده‌اند.^{۲۶} مقداد بن اسود می‌گوید:

«از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: هیچ خانه‌ای گلین یا مویین نیست [کنایه از همه مکان‌ها] جز آنکه خداوند آیین اسلام را در آن وارد می‌کند».^{۲۷}

حدیثی دیگر که مفسران مذکور ذیل آیین آیه نقل کرده‌اند تا با آن آیه را تفسیر کنند، این حدیث مشهور است که در آن پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«همانا خداوند خاوران و باختران زمین را برای من گرد آورد [کنایه از اینکه تمام گستره زمین را دید] به زودی فرمانروایی امت من تمام زمین را فرا خواهد گرفت».^{۲۸}

اطلاق این احادیث با آیه سیطره دین نیز همسو است که باز برخی از مفسران سنی آن را در تفسیر این آیه آورده‌اند و باز با ظاهر قول ابن عباس سازگار است که درباره گستره تمکین دین از وی چنین نقل می‌کنند: «خداوند شهرها را برای آنان می‌گشاید تا آنها را مالک شوند [بر آنان فرمانروایی کنند] و دینشان را بر تمام ادیان چیره سازد».^{۲۹}

احادیث شیعه: روایات شیعه قوم موعود را ائمه اهل بیت و نیز امام مهدی ﷺ با یارانشان می‌داند. در برخی از این احادیث ضمن آنکه وقوع این وعده را در صدر اسلام - که گفتیم نخستین بار ابو العالیه تابعی طرح کرده - ردّ و ابطال می‌کند، تحقق این وعده را به عصر ظهور امام مهدی اختصاص می‌دهد. از جمله آنها حدیث مرحوم صدوق است که چنین نقل می‌کنند: سدید صیرفی، مفضل بن عمر، ابو بصیر و ابان بن تغلب به محضر امام صادق ﷺ شرفیاب شدند. امام در بخشی از این حدیث به مقایسه امام مهدی با سایر انبیا می‌پردازد و می‌فرماید:

خداوند سه چیز از قائم ما را مانند سه چیز از سه پیامبر الهی قرار داده است: چگونگی تولدش را همانند تولد حضرت موسی، و غیبتش را همانند غیبت حضرت عیسی، و تأخیر ظهورش را همانند تأخیر [نجات] نوح [از قوش] قرار داد و سپس عمر طولانی بنده صالحش - حضرت خضر - را دلیل عمر طولانی ایشان قرار داده است.

جمع حاضر از امام می‌خواهند که به شرح و تفصیل این آموزه‌ها بپردازند. امام صادق ﷺ در ضمن شرح مقایسه عصر حضرت نوح با عصر ظهور مطالبی بیان می‌کنند که خلاصه آن چنین است: «خداوند تحقق وعده خود را برای نجات حضرت نوح و یارانش چند بار به تأخیر انداخت تا آنان که از رگه‌های نفاق مبراً و در باور به توحید ناب بودند و به ریسمان

نبوت حضرت نوح از سر صدق چنگ زده بودند، شناخته شوند. خداوند با تحقق وعده خود، این استخلاف را برای مؤمنان در آن عصر فراهم آورد. دینش را برای آنان تثبیت کرد و جامعه امن برای آنان پدید آورد تا این هدف والا بر آورده شود: «تا عبادت اینان برای من با رفتن شک [و شرک] از دل‌هایشان خالص گردد». طبق این حدیث تحقق «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» در آیه شریفه تنها در بستری امکان‌پذیر است که مؤمنان موحد ناب پدید آیند. آنگاه امام در تحلیل این نظریه مطالبی می‌فرماید که مضمون آنها چنین است: «اگر در بین مؤمنان رگه‌های پنهان نفاق باشد، با تشکیل جامعه امن، زمینه بروز این نفاق فراهم می‌آید و آنان برای طلب ریاست و... به کشمکش و فتنه‌گری می‌پردازند و در پی آن مقصود اصلی از این استخلاف و امنیت که چیزی جز عبادت خالصانه حق تعالی نیست، از دست می‌رود. ماجرای امام مهدی و قوم موعود نیز به همین منوال است؛ زمان‌ها سپری می‌شود [و آزمون‌هایی پی‌درپی فرا می‌رسد] تا مؤمنان ناب از دیگران جدا شوند و به عرصه وجود در آیند. آنگاه زمان وعده خدا سر می‌رسد و این استخلاف با تمکین و امنیت برای آنان به وقوع می‌پیوندد و در پی آن، هدف پر ارج عبادت خالصانه صورت می‌پذیرد. مفضل بن عمر در میان این جمع که در محضر امام‌اند می‌گوید: «دیگران گمان می‌برند این آیه درباره خلفای چهارگانه ابوبکر، عمر، عثمان و امام علی علیه السلام نازل شده است». امام با ابطال این توهم می‌فرماید:

چه زمانی در عصر اینان [خلفا] دینی که مورد رضایت خدا و رسولش بود در سایه گسترش امنیت [یا امر دین] و با رفتن ترس از دل‌ها و برطرف شدن شک از سینه‌ها، تحقق یافته بود؟! با آنکه در عصر آنان [امنیتی نبود و شک در سینه‌ها وجود داشت و] جمعی از مسلمانان [از درون] مرتد شدند و فتنه‌ها برپا بود و جنگ بین کفار [بیرونی] و مسلمین شعله‌ور و ناامنی [همه جا] وجود داشت.^{۳۰}

شبهه به این عبارت که اقامه دین پسندیده را ویژه عصر ظهور می‌داند، از کلینی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است.^{۳۱}

مفاد این حدیث با آنچه از تأمل در درون متن آیه شریفه به دست آمد، هماهنگ است؛ به اینکه این وعده هنوز تحقق نیافته است و قوم موعود برخی از این امت‌اند؛ آنان از اوصاف والا و شایستگی‌های منحصر به فرد برخوردارند و... نکته درخور توجه دیگری که از این حدیث استفاده می‌شود این است که قوم موعود در این آیه تنها ائمه اهل‌بیت علیهم السلام

نیستند، بلکه یاران خاص آنان نیز مشمول این وعده‌اند. در این باره حدیثی دیگر نیز از عیاشی از امام سجاد علیه السلام چنین نقل شده است:

امام سجاد پس از قرائت این آیه فرمود: به خدا سوگند آنان [قوم موعود] شیعیان ما اهل بیت‌اند، خداوند این وعده را برای آنان به دست مردی از ما تحقق می‌بخشد. وی مهدی این امت است؛ همان کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نباشد خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از عترت من که هم‌نام و هم‌کنیه من است به ولایت رسد و زمین را از قسط و عدل پر کند، پس از آنکه از جور و ستم پر شده است.^{۳۲}

محمد بن ابراهیم نعمانی، از دانشمندان قرن چهارم، نیز از امام صادق علیه السلام درباره این آیه چنین آورده است: «این آیه درباره امام مهدی و اصحاب ایشان نازل شده است».^{۳۳} ظاهراً مراد امام صادق علیه السلام درباره زیارت امام حسین علیه السلام، همین معناست که می‌فرماید:

خداوند، درود و رحمت و برکات را بر عترت پیامبر، دو چندان گردان... و دل‌های شیعیان آنان که حزب تو هستند بر طاعت اهل بیت، استوار ساز. برای آنان روزهای [پیروزی] آشکار و زمان‌های پسندیده و سعادت‌مند، قرار ده تا در آن گشایش آنان حاصل شود و تثبیت و پیروزشان فراهم آید. همان گونه که برای اولیای خود در قرآن ضمانت کرده‌ای و چنین گفته‌ای - و گفته تو حق محض است: «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده آنان را در زمین استخلاف بخشد...».^{۳۴}

دسته دیگر از روایات در مصادر شیعی، مفاد آیه را تنها به ائمه اهل بیت علیهم السلام اختصاص می‌دهد. از جمله حدیث «خزاز قمی»، از دانشمندان قرن چهارم، که با سند خود از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل می‌کند:

جندب بن جناده، از یهودیان، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: ای پیامبر خدا، مرا از اوصیای پس از خود آگاه فرما تا به آنان تمسک جویم. پس پیامبر خدا فرمود: ای جندب، اوصیای پس از من به شمار نقبای بنی اسرائیل اند... سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...».^{۳۵}

مرحوم صدوق نیز این حدیث را نقل کرده است.^{۳۶}

حدیثی دیگر که آیه را به ائمه اهل بیت اختصاص می‌دهد از مرحوم کلینی است که با سند خود از عبدالله بن سنان چنین نقل می‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره معنای این سخن از خداوند جل جلاله پرسیدم. فرمود: آنان ائمه [اهل بیت] می‌باشند».^{۳۷}

مرحوم کلینی این حدیث را در باب «إِنَّ الْأَئِمَّةَ خُلَفَاءَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ...» آورده است تا دیدگاه خود را درباره معنای استخلاف در این حدیث که آن را از نوع سوم می‌داند، بیان کند.

مرحوم علامه مجلسی نیز درباره حدیث مذکور می‌نویسد: «سند این حدیث بر اساس معیارهای مشهور ضعیف است، اما مضمون آن با آسانید فراوان نقل شده است».^{۳۸} مراد علامه از مضمونی که با اسناد زیاد نقل شده، مقام خلیفه‌اللهی ائمه اطهار است. تضعیف مشهور از نظر مجلسی علیه السلام به دلیل شخصیت حسن بن العباس بن الحریش در سند روایت است، لیکن خود وی بر این باور است که این تضعیف در کتب رجالی مبنایی ندارد و یگانه سبب آن، نقل روایات با مضامین والا و غامض از ناحیه راوی مذکور می‌باشد و گرنه کتاب حسن بن العباس نزد محدثان مشهور بوده و احمد بن محمد این کتاب را نقل کرده است، با آنکه وی برقی را از شهر قم به دلیل نقل روایات ضعیف بیرون رانده است. علامه در پایان می‌نویسد: «والشواهد علی صحته عندی کثیرة؛ شواهد بر صحت این حدیث نزد من، فراوان است».^{۳۹} به هر روی مضمون این نوع احادیث که قوم موعود را به ائمه اطهار منحصر می‌داند در مصادر غیر شیعی نیز نقل شده است. برای نمونه حاکم حسکانی به نقل از فرات کوفی از سندی از ابن عباس درباره آیه مذکور می‌نویسد: «نَزَلَتْ فِي آلِ مُحَمَّدٍ».^{۴۰}

حدیث دیگر حاکم حسکانی از عبد الله بن مسعود بدین شرح است:

«از ناحیه خداوند در قرآن برای سه نفر خلافت قرار داده شد: برای آدم به این دلیل از سخن حق تعالی که فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، و خلیفه دوم داود است به اینکه فرمود: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» یعنی در سرزمین بیت المقدس، و خلیفه سوم علی بن ابی طالب است به دلیل این سخن حق تعالی که فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ». منظور از پیشینیان، آدم و داود است».^{۴۱}

ابن شهر آشوب نیز از تفسیر ابی عبیده و علی بن حرب طائی از ابن مسعود این حدیث را نقل کرده است.^{۴۲}

از مجموع روایات مذکور چند نکته را می‌توان استنباط کرد:

یک. در این روایات بر اطلاق تعبیر آیه به‌ویژه در مورد تمکین دین و تبدیل خوف به امنیت تأکید شده است.

دو. طبق مفاد آیه که برخی روایات آن را شرح کرده‌اند، تمکین دین در سایه گسترش امنیت پدید می‌آید و همه به احکام دین حق گردن می‌نهند و اختلاف‌ها بر می‌افتد.

سه. تبدیل خوف به امنیت در جامعه مؤمنان با هر نوع بی‌ثباتی و ناامنی درونی و بیرونی ناسازگار است و فتنه‌ها و جنگ‌های داخلی را بر نمی‌تابد.

چهار. تطبیق آیه به عصر خلفای صدر اسلام به دلیل تحقق نیافتن تمکین کامل دین و گسترش امنیت مردود شناخته شده است.

پنج. قوم موعود در این روایات، ائمه اطهار یا امام مهدی علیه السلام و یاران خاص ایشان قلمداد شده‌اند؛ زیرا ایشان در تمام اضلاع و زوایای وجود خود از هر نوع شرک و نفاق پاک و مطهرند و تمکین کامل دین و گسترش امنیت، تنها در عصر ظهور حضرت حجت علیه السلام تحقق خواهد یافت.

هرچند در نوع این روایات به ماهیت استخلاف قوم موعود تصریح نشده است، از مفاد مجموع روایات برمی‌آید که استخلاف در این آیه از نوع دوم است که در آن خداوند از قوم موعود، استضعاف را می‌زداید و به آنان وراثت زمین و اقتدار می‌بخشد. بر این اساس امکان جمع بین دو دسته روایات درباره قوم موعود فراهم می‌آید. دسته‌ای از روایات که قوم موعود را ائمه اطهار دانسته است و دسته دیگر که موحدان ناب از شیعیان اهل بیت را در این معنا داخل می‌داند. برخی از روایات نیز شاهدی بر این وجه جمع به شمار می‌آید؛ مانند احادیثی که مفاد آنها این بود: «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ؛ این آیه درباره امام مهدی علیه السلام و اصحاب او نازل شده است». بر این اساس، مفاد آیه شریفه شبیه قوم موسی یا سایر اقوام انبیایی است که خداوند وعده خود را درباره آنان تحقق بخشید با آنکه در میان آنان شخص حضرت موسی یا سایر انبیا نیز حضور داشتند، اما خلافت ویژه حضرت موسی علیه السلام و انبیای دیگر، دلیل خاص خود را داشته است. بنابراین، استخلاف از نوع سوم برای ائمه اهل بیت مانند استخلاف داود، هارون و... - که به جعل خاص حق تعالی - است، با ادله دیگر اثبات می‌شود و این آیه ناظر به این نوع استخلاف نیست. علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه از قراین درون متن آیه همین معنا را استفاده کرده، می‌نویسد:

این استخلاف همانند استخلاف پیشینیان قائم به وجود اجتماع صالح است بدون آنکه به اشخاص خاص از این جامعه اختصاص داشته باشد. بنابراین خلافت الهی در اینجا به معنای ولایت بر جامعه که از ناحیه حق تعالی برای امثال حضرت داود، سلیمان و یوسف علیهم‌السلام تشریح شده نیست؛ چون بعید است که خداوند از انبیای بزرگوار خود تنها با تعبیر «الذین من قبلهم» یاد کند. این تعبیر و همانند آن در بیش از پنجاه مورد در قرآن به کار رفته بدون آنکه مراد از آن حتی در یک مورد انبیا باشد. آری خداوند از آنان با تعبیر «رسل من قبلک» یا «رسل من قبلی» و امثال آن یاد می‌کند.^{۴۳}

حاصل آنکه از ادله انحصار وعده به عصر ظهور که بر مبنای «شناخت ویژگی‌های قوم موعود»، «تأکید بر اطلاق تعبیر آیه» و «تأمل در مفاد احادیث فریقین» شکل گرفت، این دیدگاه را صواب می‌یابیم که تحقق وعده الهی در تمکین و استقرار دین الهی و برقراری کامل امنیت و آرامش و عبادت خالص و بی‌شائبه، تنها در عصر ظهور حضرت حجت علیه‌السلام تحقق خواهد یافت. بنابراین قوم موعود، در آیه شریفه، حضرت ولی عصر علیه‌السلام و یاوران ایشان‌اند و اگر در برخی روایات از امیر مؤمنان علیه‌السلام و ائمه نیز نام برده شده، از این باب است که مخاطبان اصلی این وعده حضرات معصومین و شیعیان راستین ایشان‌اند، لیکن این وعده تنها در عصر امام مهدی علیه‌السلام به صورت کامل تحقق خواهد یافت. اکنون برای تکمیل و تثبیت این نظریه ناگزیر باید مناقشه‌هایی را که بر این نظریه وارد شده، پاسخ گوئیم.

مناقشه‌ها در نظریه انحصار و نقد آنها

فخر رازی (د ۶۰۶ ق) می‌نویسد: این آیه از دیدگاه شیعه، تنها بر امام علی یا ائمه اهل بیت علیهم‌السلام قابل تطبیق است؛ بدون آنکه ناظر به دیگران از جمله خلفای سه‌گانه باشد، چه رسد به اینکه آیه را به خلفا اختصاص دهیم. وی این مطلب را از مفسران شیعه این‌گونه نقل کرده است:

«چرا نگوییم مراد از قوم موعود، تنها امام علی علیه‌السلام است؟ و اگر آیه از ایشان با لفظ جمع یاد کرده برای تعظیم است؛ مانند تعبیر «أنزلناه» در آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و آیه «... الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵) که در حق علی علیه‌السلام نازل شده است. اگر این را نپذیرید می‌گوییم: الفاظ جمع بر ائمه دوازده‌گانه حمل شود».^{۴۴}

سپس فخر رازی در مقام پاسخ به این مناقشه می نویسد:

حمل لفظ جمع بر یک نفر، مجاز و خلاف اصل است و حمل آیه بر تمام امامان دوازده گانه نیز به دو دلیل باطل می باشد: یک: خطاب حق تعالی با تعبیر «منکم» در این آیه دلالت بر این دارد که خطاب به موجودین است و حال آنکه این ائمه در عصر نزول آیه حاضر نبوده اند. دو: خداوند به اینان، وعده به قدرت، شوکت و تدبیر در امور جامعه داده است این امر نیز برای ائمه شیعه به وقوع نپیوست، بنابراین، پیشوایی خلفای چهارگانه ثابت می شود و قول رافضه که بر ابوبکر و عمر و عثمان طعنه می زند، باطل می گردد.^{۴۵}

آلوسی (د ۱۲۷۰ ق) نیز پس از شش قرن همین مناقشه را تکرار کرده و سپس کوشیده است ضمن ابطال تطبیق آیه بر ائمه اهل بیت، تطبیق آن را بر خصوص امام مهدی عج و اصحاب ایشان نیز، نقد و ابطال کند. ظاهراً وی نخستین مفسر سنی است که به نقد تطبیق آیه بر امام مهدی عج و یارانشان پرداخته است. وی در تفسیر خود دیدگاه مرحوم طبرسی را در این باره آورده که خلاصه آن چنین است:

قوم موعود پیامبر اکرم ص و اهل بیت ایشان اند. این وعده در عصر امام مهدی به وقوع می پیوندد. نبودن امام مهدی عج در زمان نزول آیه نیز منافاتی با این قول ندارد؛ چون خطاب آیه اجتماعی است و به موجودین اختصاصی نخواهد داشت. محقق نشدن تمکین دین و رفع خوف در عصر ائمه نیز مشکل ساز نیست. چون تعبیر آیه همانند این است که گفته شود: فلان قبیله فلان شخص را کشتند که مراد برخی از افراد قبیله است [همین طور در این آیه، وعده به همه ائمه است، لیکن وقوع این وعده، تنها در عصر امام مهدی عج صورت می پذیرد].

دلیل مرحوم طبرسی، روایت عیاشی از امام سجاده ع است که پیش از این در بیان احادیث شیعی ذکر شد. آلوسی متن آن را آورده، سپس در مقام نقد این دیدگاه می نویسد:

طبرسی گمان برده این حدیث از امام باقر و امام صادق ع نیز نقل شده است. این روایت افزون بر ضعف نهفته در آن با سیاق آیه و نیز اخبار صحیحی که درباره سبب نزول آیه نقل شده، ناسازگار است؛ چه اینکه ضعف و بی اعتباری احادیث شیعه، بر کسی پوشیده نیست... البته از طریق ما نیز حدیثی در این زمینه نقل شده که مفاد حدیث شیعه را تأیید می کند، لیکن به این حدیث مانند سایر احادیث شیعه اعتنایی نیست. آن حدیث از عبد بن حمید است که از عطیه از نبی مکرم اسلام چنین نقل می کند که چون حضرت آیه را قرائت کرد، فرمودند مراد [از قوم موعود] اهل بیت اند و به طرف قبله اشاره کردند.^{۴۶}

در پاسخ این مناقشه ها باید گفت:

اولاً اینکه فخر رازی و دیگران می گویند: «حمل آیه بر ائمه اثنی عشر باطل است چون آنان زمان نزول آیه نبوده اند» - همان گونه که علامه طباطبایی می گوید - بر اثر خلط بین

خطاب‌های فردی قرآن با خطاب‌های اجتماعی است. خطاب در این آیه از نوع خطاب‌های اجتماعی است؛ قرآن جامعه مؤمنان دارای اوصاف خاص را مورد خطاب قرار داده است و هر کس از این امت به این اوصاف متصف گردد، مشمول این خطاب قرار می‌گیرد. از این قبیل خطاب‌ها در قرآن فراوان است؛ مانند این آیه که به بنی اسرائیل چنین وعده می‌دهد: «إِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُؤُوا وَجوهَكُمْ» (اسراء: ۷). با اینکه ضمیر «کُم» در آیه به کار رفته ولی مخاطبان آن چند قرن بعد به وجود می‌آیند، یا در آیه شریفه «ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً» (اعراف: ۱۸۷) که زمان خطاب با زمان وقوع آن بسیار فاصله دارد.

ثانیاً لزومی ندارد همه اضلاع وعده از استخلاف، تمکین دین، تبدیل خوف به امنیت برای همه ائمه تحقق یافته باشد، بلکه اگر تمام این ابعاد در عصر امام مهدی عج تحقق یابد، کافی است. بنابراین، بر این فرض که قوم موعود ائمه باشند، این وعده به همه ائمه است لیکن وقوع آن تنها در عصر امام مهدی عج است؛ مانند اینکه گفته می‌شود: فلان قبیله فلان شخص را کشتند که مراد برخی از افراد قبیله است.^{۴۷}

اما نقدهای آلوسی به فرار از اشکال، شبیه‌تر است تا به نقد؛ چون:

اولاً سیاق آیه مخالف این قول نیست، بلکه موافق آن است. مرحوم طبرسی نیز از همین سیاق برای نظریه خود مدد گرفته بود، ولی آلوسی آن را نیاورده و مغفول گذاشته است. از نظر طبرسی اطلاق تعابیر آیه باعث می‌شود تا استخلاف در زمین را به کل جغرافیای زمین توسعه دهیم و تمکین دین را بر سرتاسر گیتی [و خوف را از هر نظر منتفی] بدانیم؛ امری که تنها بر عصر ظهور امام مهدی عج منطبق است و روایات فریقین از نبی اکرم ص بر آن دلالت دارد که پیش از این ملاحظه کردید. و گرنه اگر بنا به قول آلوسی که می‌گوید: «استخلاف خلفا با فتنه‌های زمان عثمان و امام علی منافاتی ندارد چون مراد از تبدیل خوف به امنیت، خوف از دشمنان بیرونی است»،^{۴۸} باید از فتنه قتل عثمان و نیز جنگ‌های عصر امام علی ع چشم‌پوشی کنیم و آنها را خوف از کافران اعدای دین ندانیم. در این صورت چرا استخلاف، تمکین دین و امنیت را به عصر بنی‌امیه گسترش ندهیم؟ با وجود آنکه این امور در آن عصر گسترده‌تر بوده است.

ثانیاً اخبار صحیح‌ه‌ای که آلوسی می‌گوید درباره سبب نزول آیه وارد شده، خطاست؛ تنها یک خبر صحیح - که پیش از این ذکر شد - در این زمینه نقل شده با آنکه داعی بر نقل این خبر در بین صحابه و تابعین فراوان بوده است. ضمن آنکه از متن خبر ابی بن کعب که شاهد نزول بوده، نمی‌توان استفاده کرد که این وعده در چه زمانی تحقق می‌یابد. تنها ابوالعالیه تابعی با اجتهاد خویش تحقق وعده را به عصر خلفا اختصاص داد و دیگران از وی پیروی کردند. افزون بر آن اگر آلوسی به این خبر اعتنا دارد نباید بخشی از آن را بپذیرد و با بخشی دیگر مخالفت کند؛ چون ابی بن کعب صحابی و نیز ابو‌العالیه تابعی در متن همین خبر تعبیر «ومن کفر بعد ذلک...» در آیه را معنا کرده، می‌گویند: «ومن کفر بعد ذلک یعنی بالنعمة». ^{۴۹} این کفر، به نعمت تمکین دین و امنیت است نه کفر به معنای ارتداد که شخص پس از ایمان دچار آن می‌شود. اما آلوسی این کفر را به معنای ارتداد می‌داند و می‌نویسد: «وَمَنْ كَفَرَ؛ أَيْ وَمَنْ ارْتَدَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» ^{۵۰} تا بتواند شورش و ناامنی در عصر عثمان را که به قتل او منجر شد، توجیه کند و چنین بگوید: مراد از امنیت، امنیت از کافران و دشمنان دین است نه امنیت از مؤمنانی که کفران نعمت کردند و فتنه قتل عثمان و جنگ‌های زمان امام علی علیه السلام را برپا داشتند.

ثالثاً چرا اخبار شیعه از نظر آلوسی غیر قابل اعتناست؟ آیا این داوری محققانه است؟ رابعاً چرا آلوسی تنها به ذکر مدعای طبرسی بسنده کرده و دلیل طبرسی را که اجماع اهل بیت علیهم السلام است فرو گذاشته و به آن پاسخ نداده است؟! دلیل طبرسی در این قول - که قوم موعود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هستند - اجماع عترت است و آن را به دلیل حدیث ثقلین، حجت می‌شمرد.

خامساً دیدگاه آلوسی درباره تفسیری که از کیفیت تمکین دین دارد و آن را در سایه گسترش امنیت می‌داند، با این قول وی که آیه را تنها به عصر خلفا تطبیق می‌کند، ناسازگار است؛ چون در آن عصر، امنیت به دلیل جنگ‌های داخلی تحقق نداشت. سادساً چرا حدیث ابن حمید اعتباری ندارد ^{۵۱} با آنکه مضمون آن از طرق دیگر در مصادر سنی نیز نقل شده است؟! از جمله این روایات، حدیث ابن عباس است که - همان گونه که ملاحظه کردید - از وی درباره این آیه چنین نقل شده است: «نزلت فی آل محمد». ^{۵۲}

مفاد این حدیث با روایاتی که از اهل بیت در مصادر شیعی رسیده - و پیش از این ملاحظه شد - یکسان است. افزون بر آن، تطبیق وعده به عصر ظهور که به وسیله امام مهدی از اهل بیت علیهم‌السلام، رخ می‌دهد، با اطلاق آیه مطابقت می‌کند؛ بلکه هر چه روایت از اهل بیت علیهم‌السلام در این باره رسیده در همین معنا مشترک است.

نتیجه‌گیری

۱. هرچند اختلاف دیدگاه‌های فریقین درباره مفاد آیه ۵۵ سوره نور و نیز تعیین مصداق قوم موعود، بحث را با دشواری مواجه ساخته است، هیچ‌یک از دو فریق - با توجه به عام بودن الفاظ آیه - نمی‌توانند تطبیق قوم موعود در این آیه را به عنوان یکی از مصداق بر امام مهدی علیه‌السلام و یارانشان انکار کنند؛ زیرا دلیلی بر انکار آن نیست.
۲. برخی از قرآن‌پژوهان شیعی همسو با احادیث اهل‌بیت، درباره این آیه، تحقق وعده را به عصر ظهور منحصر می‌کنند. جمعی دیگر تحقق این وعده را با مصداق متعدد می‌شناسند. اهل سنت نیز در تفسیر آیه تقریباً متفق‌القول‌اند که قدر متیقن خطاب در این آیه صحابه‌اند و این وعده در عصر خلفا به وقوع پیوسته است.
۳. اگر در ادله انحصار تحقق وعده به عصر ظهور امام مهدی که بر دو پایه درون‌متنی، یعنی درک ویژگی‌های قوم موعود و اطلاق در تعبیر آیه - به‌ویژه استقرار کامل دین در زمین و برقراری امنیتی فراگیر-، و برون‌متنی، یعنی مفاد احادیث فریقین درنگ کنیم، تحقق کامل وعده الهی را در عصر ظهور حضرت حجت علیه‌السلام و قوم موعود را آن بزرگوار و یاوران ایشان خواهیم یافت.
۴. در این فرایند مناقشه‌هایی به نظریه انحصار آیه به عصر ظهور شده که قابل ردّ و ابطال است؛ چون مناقشه‌ها به دلیل خلط بین خطاب‌های فردی با خطاب‌های اجتماعی در قرآن و برخی به دلیل چشم‌پوشی از ادله شیعه در استفاده از قراین درون‌متنی آیه و برون‌متنی روایات است.

پی‌نوشت‌ها

۱. به طور نمونه ر.ک: عبدالرحمن ایجی، *المواقف*، ج ۸، ص ۳۶۸؛ مسعود تفتازانی، *المقاصد*، ج ۵، ص ۲۶۵؛ علی جرجانی، *شرح المواقف*، ج ۸، ص ۳۶۴؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، *الإفصاح*، ص ۹۰ - ۹۸.
۲. احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ج ۱، ص ۲۴۹.
۳. ر.ک: محمد بن یعقوب فیروزآبادی، *بصائر ذوی التمییز*، ج ۲، ص ۵۶۱؛ حسن مصطفوی، *التحقیق فی کلمات القرآن*، ج ۳، ص ۱۰۶.
۴. حسین راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، ص ۱۵۶.
۵. محمد بن یعقوب فیروزآبادی، *بصائر ذوی التمییز*، ج ۲، ص ۵۶۲.
۶. قرآن کریم در آیاتی دیگر از تحقق وعده هلاکت فرعونیان و استخلاف بنی اسرائیل خبر داده است (ر.ک: اعراف: ۱۳۷).
۷. هرچند به تعبیر راغب اصفهانی این نوع خلافت برای ارج نهادن و شرافت بخشیدن به خلیفه است (*مفردات الفاظ القرآن*، ص ۱۵۶)، باید معیار خلافت اولیای خدا را، مناسبت تامه‌ای دانست که این استحقاق را پدید می‌آورد؛ چون در غیر این صورت قرار دادن چیزی در غیر جایگاهش خواهد بود. (ر.ک: محمد بن ابراهیم صدر المتألهین، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۲، ص ۳۰۰) علامه طباطبایی ملاک خلافت حضرت آدم علیه السلام (به عنوان خلیفه خدا) را، علم وی به همه اسماء می‌داند (سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۱۱۷). که در آیه *وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...* (بقره: ۳۱) به آن اشاره شده است. علت غایی این استخلاف نیز از دیدگاه وی ظهور و بروز احکام و تدابیر حق تعالی است؛ چون خلیفه باید از تمامی شئون وجودی، آثار، احکام و تدابیر مستخلف‌عنه حکایت کند (همان، ج ۱، ص ۱۱۵)؛ البته آن شئونی که خداوند برای تأمین آنها، برای خود نماینده و جانشین معین کرده است و خلیفه نیز ناگزیر در حد ظرفیت خود آنها را نمایان می‌سازد.
۸. ر.ک: فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۱، ص ۱۷۶؛ محمد قرطبی، *الجامع لاحکام القرآن*، ج ۱، ص ۲۶۳؛ فخرالدین رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۱۶۵؛ ناصر مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱، ص ۲۱۳.
۹. حسین راغب اصفهانی، همان، ص ۷۷۲.
۱۰. ر.ک: حسن مصطفوی، همان، ج ۱۱، ص ۱۵۰.
۱۱. ر.ک: محمود آلوسی، *روح المعانی*، ج ۱۰، ص ۲۹۷.
۱۲. ر.ک: فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۷، ص ۲۳۹.
۱۳. ر.ک: محمود آلوسی، همان، ج ۱۰، ص ۲۹۸.
۱۴. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، همان، ج ۱۵، ص ۱۵۲.
۱۵. به طور نمونه، ر.ک: فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۷، ص ۲۳۹؛ ابوالفتوح رازی، *روض الجنان*، ج ۴، ص ۵۳؛ محمد بن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۲، ص ۶۹؛ محمدمحسن فیض کاشانی، *الصابی*، ج ۳، ص ۴۴۹؛ سیدمحمدحسین طباطبایی، همان، ج ۱۵، ص ۱۵۱.
۱۶. به طور نمونه، ر.ک: حسین بغوی، *معالم التنزیل*، ج ۳، ص ۳۵۵؛ فخرالدین رازی، همان، ج ۲۴، ص ۴۱۲؛ محمود زمخشری، *الکشاف*، ج ۳، ص ۲۵۲؛ عبدالله نسفی، *تفسیر نسفی*، ج ۲، ص ۱۵۲؛ عبدالرحمن ایجی، *المواقف*، ج ۸، ص ۳۶۸؛ مسعود تفتازانی، همان، ص ۲۶۵.

۱۷. ر.ک: محمد قرطبی، همان، ج ۱۲، ص ۲۹۸.
۱۸. ر.ک: محمود زمخشری، همان؛ محمد قمی مشهدی، *کنز الدقائق*، ج ۹، ۳۳۹.
۱۹. باید به این نکته توجه کرد که تظیر در آیه در مورد «استخلاف» تنها برای اصل استخلاف خواهد بود بدون آنکه ناظر به قلمرو استخلاف باشد.
۲۰. وی در جوانی زمان پیامبر اکرم ﷺ را درک کرده ولی در عصر ابوبکر به اسلام گرویده و در سال ۹۰ یا ۹۳ وفات یافته است. ابوالعالیه نزد محدثان سنی جایگاهی والا دارد و وی را ستوده‌اند. ر.ک: ذهبی، *سیر أعلام النبلاء*، ج ۴، ص ۲۰۷، رقم ۲۰۷.
۲۱. محمد بن جریر طبری، *جامع البیان*، ج ۱، ص ۱۶۰.
۲۲. ر.ک: عبدالرحمن بن ابی حاتم، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۸، ص ۲۶۲۷.
۲۳. ابو عبدالله حاکم نیشابوری، *مستدرک*، ج ۲، ص ۴۰۱.
۲۴. محمد ذهبی، همان.
۲۵. ر.ک: عبدالله نسفی، همان، ج ۳، ص ۱۵۲.
۲۶. ر.ک: علی ماوردی، *النکت والعیون*، ج ۴، ص ۱۱۸؛ محمد قرطبی، *الجامع لاحکام القرآن*، ج ۱۲، ص ۳۰۰؛ اسماعیل بن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۳، ص ۳۰۱؛ فضل بن حسن طبرسی از مفسران شیعی نیز این حدیث را در ذیل آیه مذکور نقل کرده است. ر.ک: فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۷، ص ۲۳۷.
۲۷. ابو عبدالله حاکم نیشابوری، *مستدرک*، ج ۴، ص ۴۳۰؛ محمد بن حبان، *صحیح ابن حبان*، ج ۱۵، ص ۹۳، ح ۶۶۹۹.
۲۸. ر.ک: محمد قرطبی، همان، ص ۲۹۸؛ اسماعیل بن کثیر، همان، ج ۲، ص ۴۳۹.
۲۹. ر.ک: علی واحد نیشابوری، *الوسیط*، ج ۳، ص ۳۲۷؛ حسین بغوی، همان، ص ۳۵۴.
۳۰. محمد صدوق، *کمال الدین*، ج ۲، باب ۳۳، ص ۲۵۷، ح ۵۰.
۳۱. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۳، ص ۵۳۶.
۳۲. محمد بن مسعود عیاشی، *تفسیر العیاشی*، ج ۳، ص ۱۳۶ و به نقل از وی، فضل بن حسن طبرسی، همان، ص ۲۳۹.
۳۳. محمد نعمانی، *کتاب الغیبه*، ص ۲۴۰، ح ۲۵.
۳۴. محمد بن حسن طوسی، *مصباح المتجهد*، ص ۷۲۷.
۳۵. علی خزاز قمی، *کفایة الأثر*، ص ۵۹ - ۶۰.
۳۶. محمد صدوق، به نقل از سیدهاشم بحرانی، *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۱۵۰.
۳۷. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۲.
۳۸. محمدباقر مجلسی، *مرآة العقول*، ج ۲، ص ۳۵۱.
۳۹. همان.
۴۰. عبیدالله حسکانی، *شواهد التنزیل*، ج ۱، ص ۶۲۲.

۴۱. همان.
۴۲. محمد بن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۷۷.
۴۳. سید محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۱۵، ص ۱۵۱.
۴۴. فخرالدین رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۲۴، ص ۲۵.
۴۵. همان.
۴۶. محمود آلوسی، همان، ج ۱۰، ص ۳۰۱.
۴۷. سید محمد حسین طباطبایی، همان.
۴۸. محمود آلوسی، همان.
۴۹. ر.ک: عبدالرحمن بن ابی حاتم، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۸، ص ۲۶۲۷، ح ۱۴۷۶۰؛ ابو عبدالله حاکم نیشابوری، *مستدرک*، ج ۲، ص ۴۰۱.
۵۰. محمود آلوسی، همان، ص ۲۹۹.
۵۱. آلوسی حدیث ابن حمید را در این زمینه بی اعتبار می شمرد، ولی از ابن حمید به نقل ابن عباس چنین می آورد: مراد از «یعدوننی لا یشرکون بی شیئاً؛ لا یخافون أحداً غیری» است. (همان).
۵۲. حسکانی، همان.

منابع

- آلوسی، محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسیع المثنائی*، به کوشش: محمدحسین العرب، بیروت، دار الفکر، ١٤١٧ ق.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: اسعد محمد الطیب، بیروت، المكتبة العصرية، ١٩٩٩ م.
- ابن حبان، محمد، *صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان*، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ ق.
- ابن شهر آشوب، محمد، *مناقب آل ابی طالب*، تحقیق: یوسف البقاعی، ج ٢، بیروت، دار الاضواء، ١٤١٢ ق.
- ابن فارس، احمد، *معجم مقایس اللغة*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مرکز النشر لمکتبة الاعلام الاسلامی، ١٤٠٤ ق.
- ابن کثیر، اسماعیل، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار صادر، ١٤٠٢ ق.
- ایچی، عبدالرحمن، *المواقف*، تصحیح: محمد بدرالدین النعسانی الحلبي، مصر، بی نام، ١٣٢٥ ق.
- بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، بی تا.
- بغوی، حسین، *معالم التنزیل* (تفسیر بغوی)، تحقیق: خالد عبد الرحمن العک، بیروت، دارالمعرفة، ١٤٠٧ ق.
- فتنازانی، مسعود، *المقاصد*، تحقیق: عبدالرحمن غمیره، قم، منشورات الرضی، ١٤٠٩ ق.
- ، *شرح المقاصد*، تحقیق: عبدالرحمن غمیره، قم، منشورات الرضی، ١٤٠٩ ق.
- جرجانی، علی، *شرح الواقف*، تصحیح: بدر الدین النعسانی الحلبي، مصر، دار البصائر، ١٤٢٥ ق.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
- حسکانی، عبدالله، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، تحقیق: محمداقبر المحمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ١٤١١ ق.
- خزازه قمی، علی، *کفایة الاثر*، تحقیق: کوه کمری، قم، انتشارات بیدار، ١٤٠١ ق.
- دیوبند، محمودحسن، *تفسیر کابلی*، چاپ یازدهم، تهران، نشر احسان، ١٣٨٥.
- ذهبی، محمد، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق: باشراف شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٦ ق.
- رازی، ابوالفتح حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان*، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی، ١٤٠٤ ق.
- رازی، فخرالدین، *مفاتیح الغیب* (التفسیر الکبیر)، قم، مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی، ١٤١١ ق.
- راغب اصفهانی، حسین، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق: عدنان داوودی، بیروت، الدار الشامیة، ١٤١٦ ق.
- زمخشری، جارالله محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل*، قم، نشر ادب حوزه، بی تا.
- سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، بیروت، دار الفکر، ١٩٨٣ م.
- شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدر الجامع بین فنی الروایة والدراية فی التفسیر*، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
- مفید، محمد بن محمد، *الافصاح فی الامامة*، قم، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ١٤١٣ ق.
- شیرازی، محمد، *تقریب القرآن الی الأذهان*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٠ ق.
- صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، *تفسیر القرآن الکریم*، قم، بیدار، بی تا.
- صدوق، محمد، *کمال الدین و تمام النعمة*، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٠٥ ق.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، منشورات جماعة المدرسین، بی تا.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تحقیق: محلاتی و طباطبایی، بیروت، دار المعرفة، ١٤٠٦ ق.
- طوسی، محمد، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٢ ق.
- ، *مصباح المتجهد*، بیروت، مؤسسه فقه الشیعة، ١٤١١ ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی* (کتاب التفسیر)، تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، تهران، المكتبة الاسلامیة، بی تا.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *بصائر ذوی التمیز فی لطائف الکتاب العزیز*، تحقیق: محمدعلی النجار، مصر، لجنة احیاء التراث الاسلامی، ١٤٠٦ ق.
- فیض کاشانی، محمد محسن، *الصافی فی تفسیر القرآن*، تصحیح: الشیخ حسین الأعلمی، بیروت، دار المرترضی، بی تا.

- قرطبی، محمد، *الجامع لأحكام القرآن*، القاهرة، دار الكتاب العربی، ۱۳۸۷ ق.
- قمی مشهدی، محمد، *کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، مؤسسه الطبع والنشر لوزارة الثقافة والارشاد، ۱۴۱۱ ق.
- کاشانی، مولی فتح الله، *زبدة التفسیر*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۲۳ ق.
- کلینی، محمد، *الکافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری، طهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۸۸ ق.
- ماوردی، علی، *النکت والعیون* (تفسیر الماوردی)، تحقیق: السید بن عبد المقصود، بیروت، المكتبة الثقافية، ۱۴۲۸ ق.
- مجلسی، محمدباقر، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، ج ۲، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳ ق.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، ۱۳۶۰.
- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ج ۳۱، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۸۶.
- نسفی، عبدالله، *تفسیر النسفی*، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۲ ق.
- نعمانی، محمد، *کتاب الغیبة*، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، مكتبة الصدوق، بی تا.
- واحدی نیشابوری، علی، *الوسیط فی تفسیر القرآن المجید*، تحقیق: محمد معوض وآخرین، بیروت، بی نام، ۱۴۱۵ ق.